بسمه تعالی

**نمونه اوزان**

مفاعیلن
فاعلاتن
مستفعلن
فعولن
مفتعلن
فعلاتن
مفاعلن

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

صباح الخیر زد بلبل، کجایی ساقیا برخیز که غوغا میکند در سر خیال خواب دوشینم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
الهی سینه ای ده آتش افروز
در آن سینه دلی وان دل همه سوز

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

مرا خود با تو چیزی در میان هست وگرنه روی زیبا در جهان هست

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

عاشق بیدل کجا با خلق عالم کار دارد

بگذرد از هر دو عالم هر که عشق یار دارد

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن‌‌
ای مسلمان فغان از جور چرخ چنبری
وز نفاق تیر و قصد ماه و كید مشتری

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
هر كس از زن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن
نظر آوردم و بردم كه وجودی به تو ماند
همه اسمند و تو جسمی،همه جسمن و تو روحی

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
نه من خام طمع عشق تو می ورزم و بس
كه چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست

فعلاتن فعلاتن فعلن
بت خود را بشكن خوار و ذلیل
نامور شو به فتوت چو خلیل

مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن
عشق تو بربود ز من مایه ی مایی و منی
خود نبود عشق تو را چاره ز بی خویشتنی

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

ای کاروان آهسته ران کارام جانم میرود

آن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود

مستفعل مستفعل مستفعل مستف
تا كی به تمنای وصال تو یگانه
اشكم شود ازهر مژه چون سیل روانه

مستفعل مستفعل مستفعل فع
تقدیر كه بر آن كشتنت آزرم نداشت
بر حسن جوانیت دل نرم نداشت

فعولن فعولن فعولن فعولن
به سبزه درون لاله ی نو شكفته
عقیق است گویی به پیروزه اندر

فعولن فعولن فعولن فعل
مگردان سر از دین از راستی
كه خشم خدا آورد كاستی